

بیداری اسلامی و تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۲۱

حمید صالحی*

چکیده

مقاله حاضر به تبیین تأثیر تحولات موسوم به بیداری اسلامی در منطقه عربی بر نظم نوین منطقه‌ای و در حال ظهور در خاورمیانه می‌پردازد. مطابق فرضیه مقاله، سه سناریو یا چشم‌انداز محتمل و ممکن برای نظم نوین منطقه‌ای در روند بیداری اسلامی وجود دارد که در حال رقابت و یادگیری منطقه‌ای هستند. این سناریوها یا روایت‌های سه‌گانه را می‌توان با عناوین نظم اسلام‌گرایی انقلابی، نظم اسلام‌گرایی سلفی و نظم اسلام‌گرایی اخوانی مشخص کرد. الگوی نظم مطلوب روایت سلفی، موازنه قواست. روایت اخوانی، گرایش به نوعی کنسرت قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای دارد و روایت انقلابی نیز بر آن است تا نظم و امنیت منطقه‌ای را از طریق مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه برقرار کند.

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، الگوی نظم منطقه‌ای، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، اسلام انقلابی، اسلام سلفی، اسلام اخوانی.

*استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پانزدهم • شماره اول • بهار ۱۳۹۱ • شماره مسلسل ۵۵

مقدمه

تحولات و دگرگونی‌های سیاسی منطقه عربی در ۱۸ ماه گذشته که با عنوان «بیداری اسلامی» شناخته می‌شود و تا کنون به تغییر رژیم‌های استبدادی و عمدتاً وابسته تونس، مصر و لیبی انجامیده، موج تازه‌ای از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان را در خاورمیانه به دنبال داشته است که آخرین آن ورود محمد مرسی نامزد اخوان المسلمین مصر به کاخ ریاست جمهوری این کشور در پایان ژوئن ۲۰۱۲ (۱۰ تیر ۱۳۹۱) است. این روند قدرت‌یابی جدید که انتظار می‌رود به تدریج در دیگر کشورهای این منطقه نیز شاهد آن باشیم، نشان می‌دهد تحولات بیداری اسلامی در منطقه عربی، علاوه بر ابعاد داخلی، دارای ابعاد بین‌المللی نیز هست. به بیان دیگر، پیامدهای قیام مردمی در جوامع عربی، به دگرگونی سیاسی داخلی در این کشورها محدود نخواهد شد و نظم سیاسی بین‌المللی را نیز دگرگون خواهد کرد. در عین حال، با توجه به آنکه، نظم سیاسی بین‌المللی را می‌توان به دو سطح منطقه‌ای و جهانی تقسیم نمود، به نظر می‌رسد، چشم‌انداز کنونی تحولات بیداری اسلامی در منطقه عربی، معطوف به تغییر در نظم منطقه‌ای و در واقع، تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه است، هرچند این تحولات استعداد آن را دارد که در چشم‌انداز بلندمدت، نظم جهانی را نیز دستخوش دگرگونی و تغییر نماید. بر این اساس، مفروض مقاله حاضر شامل این گزاره مهم می‌شود که تحولات بیداری اسلامی به تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه خواهد انجامید. دلیل مؤید این گزاره، علاوه بر خصلت دومینویی و اشاعه‌یابنده این تحولات، ناتوانی قدرت‌های بزرگ و به ویژه، ایالات متحده از مهار این روند و بسنده کردن آنها به مدیریت نرم آن است. بر پایه این مفروضه، مقاله حاضر به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهد که تحولات بیداری اسلامی در خاورمیانه، تکوین‌بخش کدام تغییر در نظم منطقه‌ای خواهد بود؟ نویسنده برای پردازش پاسخ به این پرسش و یا در حقیقت، فرضیه اصلی مقاله، از روش سناریونویسی بهره می‌برد و سناریوهای محتمل و ممکن نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه را تبیین و تشریح خواهد کرد. بر این اساس و با توجه به روندهای موجود و رقابت‌ها و موازنه‌های منطقه‌ای، به نظر می‌رسد سه سناریو یا چشم‌انداز محتمل و ممکن برای نظم نوین منطقه‌ای در روند بیداری اسلامی وجود دارد که در حال رقابت و یارگیری منطقه‌ای هستند. این سناریوها را که در واقع، روایت‌های

مختلف از بیداری اسلامی مردم منطقه هستند، می‌توان در سه چشم‌انداز یا روایت نظم اسلام‌گرایی انقلابی، نظم اسلام‌گرایی اخوانی و نظم اسلام‌گرایی سلفی خلاصه کرد. نظم انقلابی، روایتی است که جمهوری اسلامی ایران با توجه به بنیادهای ایدئولوژیک خود در پی هژمونی آن در سطح منطقه‌ای است. نظم اخوانی نیز مبین هدف منطقه‌ای جنبش اخوان المسلمین در کشورهای اسلامی برای ارتقا به سطح قدرت برتر منطقه‌ای است. نظم سلفی نیز از سوی قدرت‌های محافظه‌کار و مرتجع منطقه پی‌گیری می‌شود و عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی در تکاپو برای تبدیل آن به گفتمان مسلط منطقه و به حاشیه راندن دیگر گفتمان‌ها و چشم‌اندازها هستند. این فرضیه، خود مبین مفروضه دیگری است که بر مبنای آن، چشم‌اندازهای لیبرال دموکرات و سوسیال دموکرات که حامیان و حاملانی در منطقه دارد، از امکان اندکی برای بهره‌گیری از این تحولات سیاسی و تبدیل شدن به جریان فراگیر منطقه‌ای برخوردارند و در چشم‌انداز میان‌مدت توان رقابت با گفتمان‌های اسلام‌گرا را ندارند. نتایج انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در جوامع تونس و مصر و به قدرت رسیدن نخست‌وزیران اسلام‌گرا در مراکش و لیبی، مؤید این مفروضه است.

در نهایت، به نظر می‌رسد حداقل در کوتاه‌مدت، نظم منطقه‌ای یا نظم امنیتی منطقه‌ای در خاورمیانه، نظمی سه‌قطبی خواهد بود که محتوای آن را رقابت و موازنه قوا میان این سه چشم‌انداز شکل خواهد داد. در این صورت، گرچه دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به ویژه ایالات متحده و ناتو تداوم خواهد یافت، اما رژیم صهیونیستی بیش از پیش به حاشیه نظم منطقه‌ای رانده شده و در معرض تهدید و انزوا قرار خواهد گرفت. علاوه بر این، در این نظم سه‌قطبی، گرایش یا روایت سلفی در پی آن خواهد بود تا در این مدت، نظم منطقه‌ای مطلوب خود را از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت یا موازنه قوا و با بسترسازی برای دخالت بیشتر قدرت‌های فرامنطقه‌ای تکوین بخشد. به بیان دیگر، محتوای نظم سلفی، موازنه قوای منطقه‌ای خواهد بود. گرایش اخوانی نیز به دنبال تأمین امنیت یا نظم منطقه‌ای در قالب شکل‌دهی به نوعی کنسرت خواهد بود، کنسرتی که محتوای آن عبارت خواهد بود از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورهای منطقه در فراهم‌آوردن نظم و امنیت.

در نهایت، گرایش انقلابی به پیشگامی جمهوری اسلامی ایران تمایل خواهد داشت تا در فضای جدید، نظم و امنیت منطقه‌ای از طریق مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه برقرار شود. در این الگو، برقراری نظم منطقه‌ای صرفاً حق ویژه و امتیاز کشورهای بزرگ و عمده نخواهد بود. به بیان دیگر، جمهوری اسلامی ایران تلاش خواهد کرد از طریق همیاری مجموعه بازیگران منطقه‌ای، مانع دخالت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای شود و در عین حال، رژیم صهیونیستی را از ماتریس قدرت منطقه‌ای خارج کند. در این مقاله، به طرح و تبیین این فرضیه و چشم‌اندازهای مترتب بر آن خواهیم پرداخت.

الف. چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی این مقاله، از در کنار هم قرارگیری و تلاقی چهار مفهوم یا قالب مفهومی منطقه، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، نظم منطقه‌ای و الگوهای نظم منطقه‌ای شکل گرفته و صورت‌بندی می‌شود.

۱. سطح منطقه‌ای

در خصوص مفهوم یا سطح منطقه، باید به این نکته توجه داشت که سیاست روابط بین‌الملل در این سطح، به طور عام به سه طریق مطالعه شده و نظریه‌های روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است.

در روایت نخست، سیاست و رفتار بین‌المللی در همه جا یکسان است و کشورها در هر سطحی که در کنار یکدیگر قرار بگیرند (اعم از جهانی و منطقه‌ای)، رفتارهای مشابه و مشخصی بروز می‌دهند. مناطق، هرچند کوچکتر از نظام‌های جهانی هستند، اما همانند آنها می‌باشند. در این روایت، منطقه صرفاً اصطلاح است و متضمن معنا و مفهوم تحلیلی یگانه‌ای نیست. نظریه «موازنه تهدید» استفان والت، از این جمله است.

رهیافت دوم، هر منطقه را به صورت منحصر به فرد در نظر می‌گیرد. در این دیدگاه، خاورمیانه یا هر منطقه دیگر، شبیه هیچ جای دیگر نیست و سیاست بین‌المللی متبلور در یک

سطح منطقه‌ای را لزوماً نمی‌توان در دیگر مناطق مشاهده کرد یا به آنها تعمیم داد. ادبیات مربوط به مطالعات منطقه‌ای، غالباً این رهیافت را منعکس می‌کنند و بر آن هستند که هر منطقه‌ای نیاز به نظریه خاص خود دارد.

در روایت سوم که این مقاله بر آن مبتنا یافته است، نسبت تأثیر سطح منطقه‌ای بر رفتار کشورها و سیاست بین‌المللی، بینابینی است. در این چارچوب، مناطق بر رفتار کشورها تأثیر می‌گذارند و سطح تحلیل جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، در روابط بین‌الملل، سیاست منطقه‌ای بر سیاست جهانی منطبق نیست. همچنین، در این رهیافت، مناطق از نظر ویژگی‌ها با یکدیگر متفاوتند، اما نه بر حسب متغیرها، بلکه از نظر ارزش و اهمیت هر یک از آنها. بنابراین، در حالی که خاورمیانه، شرق آسیا یا آمریکای لاتین، به یک صورت قابل تحلیل هستند، اما آنها به طور قابل ملاحظه‌ای از نظر ویژگی‌ها و خصیصه‌های مربوطه، با یکدیگر فرق می‌کنند. چنین دیدگاهی اگرچه تعمیم در مورد مناطق را ممکن و ضروری می‌پندارد، اما در عین حال، انتظار بروز الگوهای رفتاری متفاوت را که ناشی از ویژگی‌ها و خصوصیات یگانه مناطق می‌باشد، دارد (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۳ - ۲۲).

۲. مجموعه امنیتی منطقه‌ای

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای از سوی مکتب کپنهاگ و نظریه‌پردازان مشهور آن، باری بوزان و الی ویور، ارائه شده است. این نظریه، بر این فرض استوار است که در دنیای پس از جنگ سرد، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها، آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری و برای پژوهش‌گرانی که در پی تبیین امور امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۱؛ لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۰). دلیل این امر آن است که پس از پایان جنگ سرد، جهان دیگر به دو اردوگاه رقیب تقسیم نمی‌شود تا مسئله‌ای که برای مثال در اروپای شرقی مطرح است با مسائل خاورمیانه به لحاظ رقابت مارکسیسم و کاپیتالیسم مرتبط شود. به بیان دیگر، پس از جنگ سرد، امنیت، استراتژی و قدرت، بیشتر مفاهیمی منطقه‌ای هستند و مناقشه و همکاری بیش از پیش در مناطق شکل می‌گیرد (بوزان، ویور، دوویدل، ۱۳۸۶: ۲۷).

بوزان و ویور در سال ۱۹۹۸، تعریف خود از مجموعه امنیتی را که در سال ۱۹۸۳ در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس داده بودند، عوض کردند. مطابق تعریف پیشین، مجموعه امنیتی از نظر آنها به گروهی از دولت‌ها اطلاق می‌شد که نگرانی‌های اصلی امنیتی آنها تا اندازه‌ای به یکدیگر گره خورده است که امنیت ملی آنها را به صورت منطقی نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد توجه قرار داد، اما در تعریف جدید، در کتاب مناطق و قدرت‌ها، آنها به این نتیجه رسیدند که مجموعه امنیتی، عبارت از مجموعه‌ای از واحدهاست که در آنها فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دوی آنها، آن اندازه درهم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی آنها نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۵).

آنها در این نظریه با برجسته‌سازی مفاهیمی چون مجاورت یا همسایگی جغرافیایی^۱، تاریخ مشترک، الگوهای دوستی و دشمنی و شیوه‌های مشابه امنیتی کردن، توانسته‌اند مؤلفه‌های فرهنگ، تاریخ و جغرافیا را در تحلیل مسائل کشورها وارد کنند و عناصر مادی و فرامادی را با یکدیگر درآمیزند و در عین حال، تحولات درون‌کشوری را با فرایندهای فراکشوری و مسائل منطقه‌ای را با منافع ملی کشورها تلفیق کنند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۱ - ۵۶).

دو مفهوم محوری این نظریه عبارتند از «مجاورت» و «الگوهای پایدار دوستی و دشمنی». بر این اساس، مجموعه‌های امنیتی را الگوهای پایدار دوستی و دشمنی (که در اشکال الگوهای منسجم جغرافیایی از وابستگی متقابل امنیتی ظاهر می‌شوند) تعریف می‌کنند. متغیرهای تاریخی نظیر دشمنی‌های پایدار (یونانی‌ها و ترک‌ها، اعراب و فارس‌ها، خمرها و ویتنامی‌ها) یا قرارگرفتن در حوزه تمدنی واحد و دارای فرهنگ مشترک (اعراب، اروپایی‌ها، آسیای جنوبی‌ها، شمال شرق آسیای جنوبی‌ها، آمریکای جنوبی‌ها)، ویژگی خاص یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، از یک طرف ناشی از تعامل میان ساختار آنارشیک و پیامدهای آن برای توازن قوا و از طرف دیگر، ناشی از فشارهای نزدیکی جغرافیایی است. مجاورت فیزیکی ساده باعث می‌شود تعاملات امنیتی میان همسایگان، به مراتب بیشتر از تعاملات امنیتی دولتی‌هایی باشد که در مناطق مختلف واقع شده‌اند. این نکته‌ای بود که استفان والت نیز در نظریه موازنه تهدید بر آن تأکید کرده است. در امنیت، مجاورت مهم است، زیرا

1. Geographical - Proximity

بسیاری از تهدیدات، فواصل کوتاه را به مراتب راحت‌تر از فواصل طولانی طی می‌کنند. در بخش‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و محیطی، تأثیر نزدیکی جغرافیایی بر تعامل امنیتی قوی‌تر و آشکارتر از سایر بخش‌هاست. تمام دولت‌های سیستم تا حدی درون شبکه جهانی وابستگی متقابل امنیتی قرار گرفته‌اند. چون ناامنی اغلب رابطه نزدیکی با مجاورت دارد، این وابستگی متقابل در همه جا یکسان نیست. آناژشی در کنار فاصله و تنوع جغرافیایی، به الگویی از خوشه‌ها (مجموعه‌ها)ی منطقه‌ای منجر می‌شود که در آن، وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های درون مجموعه، به مراتب شدیدتر از وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های داخل مجموعه و خارج از آن است. جنوب آسیا نمونه‌ای آشکار است که در آن، جنگ‌ها و رقابت‌های شبه‌قاره، الگوی مجزایی ایجاد کرده‌اند که حوادث خلیج فارس یا جنوب شرق آسیا، تأثیر چندانی بر آن نداشته‌اند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۸).

۳. نظم منطقه‌ای

یکی از متغیرهایی که رهیافت تطبیقی در مطالعات منطقه‌ای بر آن استوار می‌شود، شیوه مدیریت منازعه در مناطق است که از آن با عنوان نظم منطقه‌ای یاد می‌شود و در این چارچوب، به عنوان متغیر وابسته مشترک در همه مناطق شناخته می‌شود که البته، همچنانکه گفتیم، خصیصه‌ها و ویژگی‌های آن در هر منطقه، می‌تواند متفاوت و یگانه باشد (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۳).

در این رهیافت، لزومی به تطابق نظم منطقه‌ای با نظم جهانی نیست و این ویژگی، بیش از هر چیز متناسب با نظم منطقه‌ای در حال ظهور و تکوین در خاورمیانه جدید می‌باشد. به بیان بهتر، نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه، مطابق با نظم جهانی مستقر نخواهد بود و چه بسا در بلندمدت سبب شود نظم جهانی نیز تغییر یابد. نظم کنونی در سطح جهانی، تک‌قطبی، سکولار و منفعت‌بنیاد است، اما به نظر می‌رسد نظم در حال تکوین در خاورمیانه، چندقطبی، اسلام‌گرا و هویت‌بنیاد خواهد بود. بر این اساس، نظم‌های امنیتی منطقه‌ای یا نظم‌های منطقه‌ای، الگوهای غالب مدیریت امنیتی در داخل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای هستند که بنا بر الگوهای مختلف دوستی و دشمنی در مناطق مختلف، می‌توان الگوهای متنوع آن را بازشناسی کرد.

۴. الگوهای نظم منطقه‌ای

نظم منطقه‌ای چنانکه گفته شد، در واقع، الگوی غالب مدیریت امنیتی در داخل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است. در چارچوب گونه‌شناسی این الگوها، می‌توان سه گونه کلی الگوی موازنه قوا، الگوی کنسرت قدرت‌های بزرگ و الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه را از یکدیگر متمایز و بازشناسی کرد.

الگوی موازنه قوا، همان سیاست بین‌المللی سنتی است که در چارچوب به کارگیری قدرت برای مهار قدرت معنا می‌یابد. در منطقه‌ای که چنین الگویی مسلط و حاکم است، کشورها عمدتاً امنیت را از طریق ایجاد و حفظ توزیع قدرت مناسب و با ثبات پی می‌گیرند. این توزیع قدرت ممکن است ماهیتاً تک‌قطبی یا هژمونیک، دوقطبی یا چندقطبی باشد. مناقشات بین کشوری بر این اساس تجزیه و تحلیل می‌شوند و در این میان، مجموعه امنیتی خاورمیانه، بهترین و بارزترین نمونه است (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۷).

در الگوی کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت منطقه‌ای عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها در مجموعه امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت خیر عمومی، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. این کشورها، منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان می‌دهند. بنابراین، هر کنسرت، به دو صورت به امنیت منطقه‌ای کمک می‌کند. نخست، متضمن عزم قدرت‌های عمده برای اداره و فرونشاندن مناقشات است و دوم، سازوکاری را برای همکاری آنها فراهم می‌کند تا از طریق آن با سایر موضوعات امنیتی روبرو شوند (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۹).

در چارچوب الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه نیز وقتی اعضای هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود را برای اداره صلح و امنیت به عنوان یک جمع مطرح می‌سازند، مدیریت تنها حق ویژه و امتیاز کشورهای عمده و بزرگ نبوده و اقدامات آنها باید از توافق و تأیید جمعی نیز برخوردار باشد. چنین مدیریتی، عمدتاً در قالب سازمان‌های منطقه‌ای برای تدارک و توسعه حقیقت‌یابی، میانجی‌گری، آشتی و مصالحه و حفظ صلح و همچنین، وضع رژیم‌هایی برای نظارت بر تحولات خطرناک یا توسعه کنترل تسلیحات و سایر محدودیت‌ها، اعمال می‌شود. هدف غایی در امنیت دسته‌جمعی، امنیت دسته‌جمعی ویلسونی است که در آن، صلح به صورت دسته‌جمعی و در صورت لزوم، از طریق واکنش تأدیبی برقرار می‌شود (مورگان، ۱۳۸۱: ۶۰).

ب. مجموعه امنیتی خاورمیانه

مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه با نوعی وابستگی متقابل امنیتی تعریف و مشخص می‌شود که میان کشورهای منطقه، از مراکش تا ایران وجود داشته و گسترش یافته و شامل دولت‌های عرب به اضافه ایران و اسرائیل می‌شود. این مجموعه، از سه زیرمجموعه امنیتی تشکیل شده است. تعریف زیرمجموعه‌ها همانند تعریف مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است، اما تفاوت در این است که زیرمجموعه درون مجموعه امنیتی بزرگتر احاطه شده است. زیرمجموعه‌ها معرف الگوهای مجزای وابستگی متقابل امنیتی‌اند که درون الگوی وسیع‌تری واقع شده‌اند که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را یک کل تعریف می‌کند. آشکارترین مورد را می‌توان در خاورمیانه مشاهده کرد که در آن زیرمجموعه‌های جداگانه‌ای در شامات (مصر، اسرائیل، اردن، لبنان، سوریه) و خلیج فارس (ایران، عراق، GCC) دیده می‌شوند. در این زیرمجموعه‌ها هم‌پوشانی و تعامل به حدی است که نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد (برای مثال، تمام کشورهای خلیج فارس با اسرائیل خصومت دارند) (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲).

نخستین و اصلی‌ترین زیرمجموعه که در شامات متمرکز است، شامل اسرائیل و همسایگان عرب آن می‌شود. اساس شکل‌گیری این زیرمجموعه، اشغال فلسطین و قدس شریف و شکل‌گیری رژیم غاصب اسرائیل بوده است. این منازعه، علاوه بر ماهیت عربی - اسرائیلی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به منازعه اسرائیل و جهان اسلام نیز ارتقا یافته است. منازعه اسلامی - عربی با رژیم صهیونیستی موجب شده است خاورمیانه به عنوان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، انسجام کلی خود را حفظ کند.

دومین زیرمجموعه، خلیج فارس است که پس از خروج بریتانیا از آن در سال ۱۹۷۱، شکل گرفته است. در این زیرمجموعه، رقابت سه‌گانه ایران، عراق و دولت‌های عرب خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی، محور اصلی را تشکیل می‌دهد. دولت‌های عرب خلیج فارس شامل عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان، از سال ۱۹۸۱ در شورای همکاری خلیج فارس گردهم آمده‌اند که نوعی مشارکت ضعیف در واکنش به جنگ ایران و

عراق بود و تلاش می‌کرد این دو کشور را از مناسبات امنیتی منطقه کنار بگذارد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نیز یک عنصر ایدئولوژیک مهم را به رقابت این کشور با عربستان اضافه کرد و هر دو کشور تا کنون، برای رهبری جهان اسلام رقابت کرده‌اند. بر این اساس، بنیاد شکل‌گیری این زیرمجموعه امنیتی، منازعات و رقابت‌های مذهبی و قومی در میان کشورهای عضو است که در عین حال، منازعات بر سر منابع انرژی همچون نفت، گاز و آب و همچنین منازعات ارضی و مرزی بر منازعات ایدئولوژیک و قومی، بار شده و به این زیرمجموعه امنیتی، هویتی مستقل داده است.

سومین زیرمجموعه منطقه‌ای که انسجام ضعیف‌تری در مجموعه امنیتی خاورمیانه دارد، مبتنی بر مجموعه‌ای از روابط متغیر و شکننده میان لیبی، تونس، الجزایر و مراکش می‌باشد. مهمترین مشکل امنیتی منطقه‌ای در زیرمجموعه مغرب، الحاق صحرای غربی به مراکش در ۱۹۷۵ است که منجر به تنش دوازده ساله این کشور با الجزایر و لیبی شد که از جنگجویان پولیساریو در مقابل مراکش حمایت می‌کردند و مراکش نیز در عوض از معارضان لیبیایی در چاد حمایت می‌کرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

عامل قرارگیری این زیرمجموعه در مجموعه امنیتی خاورمیانه، درگیری اعضای آن در منازعه اعراب و اسرائیل و همچنین، منازعات خلیج فارس است.

در مجموع، تنوع منازعات امنیتی در مجموعه امنیتی خاورمیانه، سبب شده است بوزان آن را همواره مجموعه‌ای منازعه‌ساز و کشمکش‌زا بنامد (بوزان، ۱۳۸۱). به همین دلیل است که الگوهای نظم منطقه‌ای در این مجموعه امنیتی، همواره در وضعیتی مبهم، سیال و متغیر قرار داشته‌اند و هیچ‌الگوی مستمری به گونه‌ای پایدار، تا کنون شکل نگرفته است. این منازعات را می‌توان در قالب اختلاف‌های مذهبی - ایدئولوژیک، منازعات قومی - قبیله‌ای، اختلاف و کشمکش بر سر منابع آب و اختلاف بر سر منابع نفت و گاز قیمت آنها، بازشناسی و خلاصه نمود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸).

همچنانکه، اختلاف بر سر دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در مناسبات مجموعه امنیتی و حدود آن، همواره وجود داشته و موجب شکل‌گیری چشم‌اندازهای مختلف در خصوص الگوی نظم منطقه‌ای شده است.

ج. چشم‌اندازهای الگوی نظم منطقه‌ای در خاورمیانه

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تا پیش از تحولات بیداری اسلامی در نخستین سال دهه دوم قرن بیست‌ویکم، دو چشم‌انداز متفاوت در خصوص الگوی نظم منطقه‌ای در خاورمیانه، در رقابت با یکدیگر بودند. نظم انقلابی که جمهوری اسلامی ایران پیش‌تاز و پرچمدار آن بود و بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری در داخل و خارج منطقه تأکید می‌کرد و نظم سلفی که عربستان سعودی بر پایه آموزه‌های وهابیت، مرجعیت فکری - سیاسی و پرچمداری آن را بر عهده داشت و محتوای آن را پذیرش سلطه و دخالت قدرت‌های خارجی در منطقه تشکیل می‌داد. هدف این سلطه‌پذیری و بسترسازی برای تسهیل دخالت خارجی، موازنه‌سازی در برابر نظم انقلابی و مهار آن از یکسو و سرکوب مطالبات نوگرایانه و رهایی‌جویانه جوامع کشورهای عربی بود. در این چارچوب، الگوی نظم سلفی تلاش می‌کرد نظم امنیتی منطقه‌ای را با نظم امنیتی جهانی پیوند زند و در چارچوب منافع غرب و متحد منطقه‌ای آن، یعنی رژیم صهیونیستی بازی کند. در مقابل، نظم انقلابی، رویکردی تجدید نظرطلبانه نسبت به نظم امنیتی جهانی داشت و بر آن بود تا نظم امنیتی منطقه‌ای را در مقابل آن تعریف کند و در این چارچوب، رژیم صهیونیستی را از ماتریس قدرت منطقه‌ای خارج نماید. از این رو، می‌توان این تقابل چشم‌اندازها را در دوگانه رهایی‌بخشی / سلطه‌پذیری نیز بازنمایی کرد.

رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و آشکارشدن نقش القاعده در آن، در تعامل امنیتی و درک امنیتی متقابل میان نظم امنیتی جهانی و نظم سلفی، اختلال ایجاد کرد. در پی گسل و شکافی که میان این دو چشم‌انداز شکل گرفته بود، به تدریج نظم سلفی دچار ضعف شد و نظم انقلابی در مسیر نیل به هژمونی منطقه‌ای قرار گرفت. به موازات این تغییر در موازنه قوای منطقه‌ای و در بستر گسل میان نظم امنیتی جهانی و نظم سلفی، به تدریج، چشم‌انداز جدیدی در خصوص الگوی نظم منطقه‌ای شکل گرفت که می‌توان آن را «نظم اخوانی» نامید. در واقع، نوع بازی منطقه‌ای ترکیه و قطر در دهه نخست قرن بیست‌ویکم را می‌توان در چارچوب شکل‌گیری همین چشم‌انداز توضیح داد. محتوای این نظم، تأکید بر نوعی میانه‌روی اسلامی در چارچوب مذهب اهل تسنن است که نیروی حامل و پیش‌برنده آن را در سراسر خاورمیانه، شبکه اجتماعی اخوان المسلمین تشکیل می‌دهد. مقصود از میانه‌روی در این رویکرد، اتخاذ نوعی مشی دموکراتیک اسلامی در سیاست داخلی در کنار پرهیز از

ستیزه‌جویی در سیاست خارجی منطقه‌ای و جهانی است، به گونه‌ای که هم‌زیستی جهانی را امکان‌پذیر کند و در عین حال، فاقد تهدید امنیتی برای اسرائیل بوده و حداکثر، به نوعی تنش لفظی و اعلامی در روابط با آن روی بیاورد. این پروسه، به نحوی با پروژه منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه، پس از رویداد یازده سپتامبر نیز هم‌سو بود و از این رو، ایالات متحده، به تقویت و تلاش برای جهت‌دهی به آن همت گماشت. در واقع، پروژه خاورمیانه‌ای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، در یک جمله، «ایجاد شبکه‌های مسلمانان میانه‌رو» بود (راباسا و بنار، ۱۳۸۹).

مؤسسه زند، در سال ۲۰۰۷، کتابی با همین عنوان چاپ نمود که ماحصل مطالعات موجود در اتاق‌های فکر آمریکایی در خصوص استراتژی نوین آمریکا در خاورمیانه در قبال گروه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی این منطقه بود. نویسندگان این اثر، با پذیرش مفروض لزوم تقسیم مسلمانان به افراطی یا رادیکال و میانه‌رو، در پی ارائه راهبردهایی در جهت تقویت شبکه‌های مسلمانان میانه‌رو در جهان اسلام برآمدند. مقصود نویسندگان از مسلمانان میانه‌رو، اسلام‌گرایان سکولار و لیبرال همساز با فرهنگ و تمدن غربی است که صلح‌طلبی و مسالمت‌جویی در سیاست خارجی و دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی را پیگیری می‌کنند. پشتوانه نظری این راهبرد، نظریه «صلح دموکراتیک» بود. نظریه صلح مردم‌سالارانه^۱، بر این اصل بنیادی بنا شده که «دموکراسی‌ها، تمایلی به جنگیدن با کشورهای نداشتند که فکر می‌کنند همانند خودشان هستند. به بیان دیگر، دموکراسی‌ها، تهدیدی برای یکدیگر نیستند» (دویل، ۱۳۸۷).

در این چارچوب، گرایش اخوانی، بیش از هر چیز تلاش کرد به استراتژیست‌های آمریکایی اینگونه بنمایاند که با مختصات این پروژه هماهنگ است و مناسب‌ترین نیروی اجتماعی خاورمیانه برای سرمایه‌گذاری غربی در جهت پیشبرد این استراتژی و تحقق آن می‌باشد.

در پی تحولات بیداری اسلامی در نخستین سال دهه دوم قرن بیست‌ویکم، گرایش اخوانی، با توجه به داشته‌های خود در جوامع عربی، تلاش و افری کرد بر موج این بیداری سوار شود و نتایج انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری در تونس، مصر و مراکش، نشان‌دهنده موفقیت نسبی این تلاش است. در پی این تلاش، به نظر می‌رسد چشم‌اندازهای الگوی نظم منطقه‌ای در مجموعه امنیتی خاورمیانه از حالت دوقطبی به سه‌قطبی تبدیل و

چشم‌انداز «نظم اخوانی» نیز به این مجموعه افزوده شده و در حال رقابت با دیگر چشم‌اندازها برای تبدیل شدن به هژمونی منطقه‌ای است. در واقع، این نخستین پیامد کوتاه‌مدت بیداری اسلامی مردم خاورمیانه در ابعاد منطقه‌ای است که استعداد آن را دارد تا در چشم‌انداز میان‌مدت و بلندمدت، حتی به هژمونی چشم‌انداز نظم انقلابی بیانجامد. از همین روست که هریک از این چشم‌اندازهای سه‌گانه در صددند روایت خود را از موج بیداری اسلامی مردم منطقه، به روایت مسلط و هژمون تبدیل کرده و از این طریق به هژمونی الگوی نظم منطقه‌ای مطلوب خود کمک کنند. در ادامه، به روایت هریک از این چشم‌اندازها از تحولات بیداری اسلامی در منطقه عربی و امکاناتی که این روایت در جهت هژمونی الگوی نظم منطقه‌ای مطلوب آنها ایجاد می‌کند، می‌پردازیم.

۱. نظم اسلام‌گرایی انقلابی

در پی خیزش‌های مردمی و پیروزی انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱ در کشورهای خاورمیانه، ایران وقوع این تحولات را در قاموس بیداری اسلامی و مطابق بینش تاریخی - راهبردی خود تفسیر کرد. جمهوری اسلامی ایران بر این اساس معتقد است استبداد داخلی و سلطه خارجی، مسلمانان کشورهای خاورمیانه را در طول چندین دهه، چنان تحقیر کرده بود که برای بازیابی هویت دینی و اسلامی خود، برخلاف تمامی القائنات و تبلیغات غرب برای گرویدن به نظام‌های لائسیسم و لیبرالیسم، گام در راه سه دهه پیش ایران گذاشته‌اند. تجربه حکومت دینی در انقلاب اسلامی، الگوی سیاسی غالب در شکل‌گیری گرایش‌های اسلامی کشورهای خاورمیانه شده است. احیای عنصر دین در انقلاب اسلامی ایران، سبب شده این انقلاب، الهام‌بخش حرکت‌های آزادی‌خواهانه و رهایی‌جویانه در جهان باشد. خودباوری، دین‌مداری، هویت‌یابی و نفی سلطه‌گرایی، شاخص‌هایی است که در گفتمان انقلاب اسلامی تبلور یافته و فصل‌میز آن را با سایر خیزش‌ها و جنبش‌های مشابه شکل داده است (مرشدی، ۱۳۹۰/۷/۱۰).

این نگاه ویژه ایران، متمایز از سایر رویکردهای منطقه‌ای و بین‌المللی به تحولات اخیر جهان عرب بوده است. بنابراین، تعریف و ترجمان ایران از نظم منطقه‌ای در حال تکوین در خاورمیانه، به صورت محرز با دیگر روایت‌ها از این نظم، متفاوت است.

سیاست راهبردی ایران، تفسیر و تلاش برای گسترش این مسئله است که ماهیت وجودی این جنبش‌ها نشانه‌ای مبرهن مبنی بر ضدیت و «رویاری» مردم جوامع عربی با غرب و به ویژه آمریکا و اسرائیل است که در تضاد و تقابل با منافع غرب در این منطقه از جهان شکل گرفته است. براین اساس، امحای نظم قدیمی و انحلال ساختارهای «پیشین» و همچنین، ایجاد نظم جدید و سامان‌دهی ساختارهای «پسین»، دو هدف عمده‌ای هستند که انقلاب‌های عربی-اسلامی در صدد تحقق آن می‌باشند. تحقق این دو هدف «راهبردی»، از دو سال گذشته باعث شکل‌گیری و استمرار نبردی سنگین و مخاطره‌آمیز بر سر آینده جامعه عرب در مناطق ژئوپولیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی خاورمیانه و شمال آفریقا شده است. در این چارچوب، جمهوری اسلامی ایران نیز در پی بهره‌گیری از این روند و به بار نشان دادن نظم مد نظر خود در راستای تحقق منافع راهبردی خط مقاومت در خاورمیانه است.

از همان ابتدا، جمهوری اسلامی ایران واژه غربی بهار عربی را هم‌جهت با منافع خود بازتعریف و آن را به مثابه بیداری اسلامی تبیین کرد. اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند این روایت را تا حدود زیادی به روایت هژمون و مسلط تبدیل کند، پیامدهای تحولات اخیر عربی برای سیاست خارجی آمریکا در سراسر آفرین خواهد شد. به عبارتی، نظم پس از جنگ سرد آمریکا در منطقه، با موانع جدی روبرو خواهد شد. در تلاش برای بازتعریف این گفتمان، جمهوری اسلامی ایران برای فعالان جوان عرب، کنفرانسی با موضوع «بیداری اسلامی» برگزار نمود. اگر کشورهای عربی تحت تأثیر ایران قرار گیرند یا جمهوری اسلامی عقاید خود را انتشار دهد، از جمله دستاوردهای بهار عربی می‌تواند به قدرت رسیدن حکومت دینی در اغلب کشورهای خاورمیانه و اعتبار بیشتر برای اقدامات و اهداف تهران باشد (Laipson, 2001).

در همین رابطه، مرکز استیمسون در گزارش خود در باب ارتباط میان ایران و تحولات اخیر چنین تحلیل می‌کند که «این واقعه، یعنی انقلاب‌های عربی منطقه، از سوی دیگر، دریچه‌ای را بر روی دولتمردان ایران می‌گشاید تا بر اساس آن، تصویر، سیاست و روابط منطقه‌ای خویش را دوباره ارزیابی کند. تهران در حال استفاده بهینه از فرصت‌های موجود برای تقویت روابط با مصر است که احتمالاً، بسته به نتایج گذار کنونی در قاهره، می‌تواند به دولتمردان ایران در بهبود وجهه و نقش منطقه‌ای کمک نماید.»

در عین حال، ممکن است با توجه به گسترش ذهنیت منفی از آمریکا در سراسر منطقه، به دلیل تاریخ طولانی مداخلات غرب و شعله‌ورساختن آتش دو جنگ مهم در منطقه جنوب غربی آسیا، ظهور دموکراسی در خاورمیانه یا به قدرت رسیدن حکومتی پاسخ‌گو، در نهایت به نفع اولویت‌های سیاسی آمریکا نباشد. البته، ملت‌های منطقه، به دلیل حمایت دائمی از تل‌آویو و به طور اخص، اشغال فلسطین و سرکوب مردم این سرزمین به دست نیروهای اسرائیل، ایالات متحده را چندان با دیده مثبت نمی‌نگرند. علاوه بر این، ضعف نهادهای حاکم در بسیاری از کشورها، این فرصت را برای گروه‌های افراطی فراهم می‌سازد تا به قدرت برسند (مور، ۱۳۹۱).

با وجود این، جمهوری اسلامی ایران از زمان پیروزی انقلاب در پی تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای و مرجعیت ایدئولوژیک دنیای اسلام بوده است. در این چارچوب، ایران همواره از آمریکا به عنوان شیطان بزرگ یاد کرده و مواضع سرسختانه‌ای علیه اسرائیل دارد. این مواضع به همراه موفقیت‌های متحدین منطقه‌ای ایران، از جمله موقعیت حزب الله لبنان پس از جنگ سی‌وسه روزه و همچنین، افول عربستان سعودی و گرایش ارتجاعی در ماتریس قدرت منطقه‌ای در پی رویداد ۱۱ سپتامبر، موجبات صعود جمهوری اسلامی ایران به جایگاه نخست قدرت منطقه‌ای را به ویژه در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس فراهم نمود.

بر پایه این قدرت منطقه‌ای که ماهیتی ایدئولوژیک و ژئواستراتژیک دارد، جمهوری اسلامی ایران بر آن است تا با بهره‌گیری راهبردی از روند بیداری اسلامی در منطقه عربی، الگوی مورد نظر نظم انقلابی را در مناسبات امنیتی خاورمیانه مسلط سازد. الگوی مورد نظر را می‌توان «مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه» نامید. در این الگو، برقراری نظم منطقه‌ای، صرفاً حق ویژه و امتیاز کشورهای بزرگ نخواهد بود. به بیان دیگر، جمهوری اسلامی ایران تلاش خواهد کرد از طریق همیاری مجموعه بازیگران منطقه‌ای، مانع دخالت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای شود و در عین حال، رژیم صهیونیستی را از ماتریس قدرت منطقه‌ای خارج کند. در همین چارچوب، علی‌اکبر صالحی وزیر امور خارجه ایران، در سخنرانی خود در مراسم افتتاحیه نشست کارشناسان ارشد نم، چنین گفت: «اگر بپذیریم که چندجانبه‌گرایی محور سازمان ملل است، این سازمان باید سازمانی بین‌الدولی تلقی شود که توسط همه اعضای آن هدایت و رهبری گردد که این موضوع، به خوبی در روش کار مجمع کنونی منعکس است. معتقدیم

مجمع عمومی به عنوان ارگان اصلی و دموکراتیک سازمان ملل، باید وظیفه خود در رسیدگی به موضوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی را به انجام برساند. در عین حال، این اعتقاد در میان بسیاری از کشورها وجود دارد که ایجاد شورای امنیت دموکراتیک‌تر باید به عنوان بخش مهمی از اصلاحات سازمان ملل مورد نظر قرار گیرد.» (صالحی، ۱۳۹۱/۶/۵).

روند بیداری اسلامی، خود ابزاری بالقوه برای به رسمیت شناختن این قدرت و امحای موانع رو به تکوین نظم منطقه‌ای ایران به شمار می‌رود. البته، تحقق این امر با توجه به فعال بودن چشم‌اندازهای دیگری همچون نظم اخوانی و نظم سلفی محافظه‌کار مورد حمایت عربستان، با دشواری‌هایی روبه‌روست.

۲. نظم سلفی

در پی خیزش بیداری اسلامی در منطقه عربی، عربستان سعودی راهبرد سلبی در قبال این تحولات را در پیش گرفت. خانواده سلطنتی، به وضوح تلاش نمودند از طریق خرج کردن پول نقد برای مردم، ثبات خود را تقویت کنند. ملک عبدالله، یک بسته کمک‌های مالی به ارزش ۶۰ میلیون دلار در دسامبر ۲۰۱۰م را اعلام کرد و مضافاً، بسته دیگری به مبلغ ۱۲۰ میلیون دلار در مارس ۲۰۱۱م در نظر گرفت. بسته‌های بعدی شامل پرداخت دو ماه حقوق و دستمزد کارمندان دولتی در یک زمان، حداقل دستمزد برای سعودی‌های شاغل در دولت، حقوق بیکاری ماهانه برای افراد جویای کار، بودجه برای ساخت مسکن جدید، بیمارستان و مراکز بهداشتی در سراسر کشور می‌شدند. به علاوه، بسته‌های دیگر شامل صرف پول برای ۶۰۰۰۰ کار جدید امنیتی تحت نظر وزارت کشور و نیز تخصیص بودجه‌های هنگفت به نهادهای دینی شده است. از طریق این یارانه‌ها، پادشاه به اندازه یک‌سوم از ذخایر پولی کشور را خرج کرد (Stendlie, 2012).

از منظر خارجی و منطقه‌ای، مجموع مواضع عربستان در قبال خیزش‌های جوامع عربی، باعث شده در ادبیات بین‌المللی مربوط به این خیزش‌ها، از تشکیل جبهه‌ای با عنوان باشگاه سلطنتی ضد انقلاب به رهبری عربستان نام برده شود. این باشگاه در صدد عضوگیری جدید و توسعه جغرافیای انسانی و امنیتی خویش برآمده است. عربستان به دو کشور اردن و مغرب پیشنهاد داده است به شورای همکاری خلیج فارس بپیوندند. این کشور قصد دارد نظام‌های پادشاهی عربی را در مقابل موج

خیزش‌های مردمی حفظ کند و از توان آنها برای هم‌افزایی و تکامل امنیتی و پرکردن شکاف‌های اقتصادی یکدیگر استفاده برد. انقلاب‌های اخیر در جهان عرب، جان تازه‌ای به فعالیت‌های درون این سازمان بخشیده است. به عنوان مثال، نیروی نظامی شورای همکاری خلیج فارس با عنوان سپر شبه‌جزیره، به منظور مقابله با مردم بحرین با این بهانه که مورد حمایت ایران است، دوباره احیا شد. دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس به اعراب و جهان اعلام کردند که پادشاهی شکل پایدار حکومت در منطقه است و آنها با تهدیدهای مشابهی مواجه هستند که وضع موجود را به چالش می‌کشد. بنابراین آنها باید به عنوان یک گروه با یکدیگر متحد شوند (کرمی، ۱۳۹۱).

با وجود این، سعودی‌ها از همان آغاز اعتراضات مردم، خواستار سرکوب آن بوده‌اند، چرا که انقلاب مردم بحرین می‌تواند برای شیعیان عربستان نیز الهام‌بخش باشد، به خصوص که بعد از تشکیل دولت شیعی در عراق، عربستان این قیام را در چارچوب ژئوپلیتیک شیعه تفسیر می‌کند. سابقه مسائلی که در اوایل سال‌های انقلاب اسلامی ایران در مناطق شرقی عربستان و بحرین به وجود آمده بود نیز این نگرانی‌ها را افزایش داده است. همانگونه که ولی نصر اشاره می‌کند، عربستان و مقامات سعودی، از همان ابتدا با هر گونه تغییر در منطقه مخالف بودند و هر اندازه واشنگتن از برخی مردم منطقه حمایت کرد، عربستانی‌ها بیشتر از گذشته نگران شدند. مقامات عربستان با فرستادن نیروی نظامی به بحرین این خواسته خود را بیشتر نمایان کردند. از سوی دیگر، مقامات سعودی تلاش می‌کنند با فراق‌کنی مسائل داخلی خود، از انجام اصلاحات و ایجاد تغییرات در نظام سیاسی خود اجتناب ورزند (کرمی، ۱۳۹۱).

مهم‌ترین نمونه عینی حفظ نظم سعودی و محافظه‌کار در قالب ترجمانی سلفی، تحولات سوریه و مواضع عربستان است.

عربستان سعودی احساس می‌کند روز به روز موقعیت خود در دنیای اسلام را از دست می‌دهد و به ازای آن، به قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران افزوده می‌شود. در همین رابطه، حیدر جمال، معتقد است اوپاما مانند رؤسای جمهور حزب جمهوری خواه نیست که ارتباط عمیقی با پادشاهی عربستان داشتند و در دولت وی، دیدگاه حمله به ایران جایگاه بسیار ضعیفی دارد. از نظر جمال، رفتار متفاوت قطر به عنوان قدرت منطقه‌ای نوظهور با عربستان، در برخی مسائل نظیر رابطه با ایران و حمایت از انقلابیون یمنی نیز بیش از پیش به کاهش اقتدار عربستان منجر خواهد شد (جمال، ۱۳۹۱).

عربستان تلاش می‌کند رویکرد تغییر رژیم را در سوریه به پیش ببرد که با توجه به ابعاد و اهمیت منطقه‌ای و استراتژیک سوریه و نوع روابط دولت بشار اسد و به خصوص، جایگاه آن در محور مقاومت، قابل تحلیل است. پشتیبانی مالی و اختصاص دلارهای عربستان برای تهیه سلاح و قاچاق اسلحه به داخل سوریه و ارائه راهکارهای عملیاتی به افراد برجسته در میان اعتراض‌کنندگان و مرتبط کردن آنها با رسانه‌های بین‌المللی و ایجاد فشار رسانه‌ای به کار گرفته می‌شود. همچنین، در بحث فشارها و اعزام ناظران عرب، عربستان در صدر محور عربی با هماهنگی محور غربی، سعی در بین‌المللی کردن پرونده سوریه دارد. با تحلیل سیاست عربستان در قبال سوریه، می‌توان منافع حاصله برای عربستان را در دو بعد داخلی و خارجی ارزیابی کرد. این منافع، در بعد داخلی، منحرف کردن رویکردهای بین‌المللی از اعتراض‌ها در داخل آن کشور و صدور بحران داخلی به خارج از کشور است. در بعد خارجی، کسب حمایت آمریکا از تضعیف جایگاه سوریه، انحراف توجه‌ها از دخالت‌های نظامی عربستان در یمن، ایجاد فضای لازم برای ادامه حضور نیروهای نظامی آن کشور در بحرین و تحت فشار قرارداد سوریه به دلیل حمایت از حزب الله و تعامل با ایران، در صدر این منافع می‌باشد (کریمی، ۱۳۹۱).

این اقدامات سعودی‌ها، در بحرین و سوریه، در واقع ایجاد موازنه‌ای میان نظم جدید و قدیم منطقه‌ای در خاورمیانه و مهار نظم‌های تجدیدنظرخواهانه جدید از سوی اخوانی‌ها و ایران به شمار می‌رود. عربستان سعودی، همواره خواهان نهادینه شدن نظم سلفی در خاورمیانه و حتی جهان اسلام با مرکزیت خود بوده است. در همین راستا، از حمایت کشورهای هم‌چون امارات و اردن برخوردار است، چرا که این دو کشور، به شدت از هژمونی جریان شیعی و اخوانی در خاورمیانه، در هراسند.

در مجموع، نظم سلفی در پی نوعی بازگشت‌گرایی و احیای مناسبات پیشین امنیتی در خاورمیانه و در رأس آنها قدرت برتر عربستان سعودی در منطقه، به ویژه در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است و تلاش می‌کند این مهم را از طریق الگوی موازنه قدرت یا کاربرد قدرت برای مهار قدرت و با بسترسازی برای دخالت بیشتر قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به ویژه، ایالات متحده آمریکا، تکوین بخشد. تلاشی که از پیش شکست‌خورده به نظر می‌رسد.

۳. نظم اخوانی

انقلاب‌های عربی یا جنبش‌های مردمی، علاوه بر تأثیرهایی که در داخل کشورها داشتند، پیامدهایی در سطح منطقه‌ای نیز دارند که این پیامدها به تدریج خود را نشان می‌دهند. از مهم‌ترین پیامدهای آنها، گسست و تغییر در ائتلاف‌های منطقه‌ای پیش از انقلاب‌ها و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید است. بر این اساس، شاهد هستیم که کشورهای عربی حوزه خلیج فارس سعی کردند کشورهای هم‌چون اردن و مراکش را به خود نزدیک کنند و در قالب ائتلاف منطقه‌ای جدید در منطقه نقش‌آفرینی کنند. روشن است که نمی‌توان مصر را در قالب چنین ائتلافی در آینده تصور کرد. مصر پیش‌تاز شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای جدیدی است که متشکل از کشورهایی هستند که در آنها انقلاب‌های مردمی به وقوع پیوسته است. بر این اساس، آینده روابط منطقه‌ای و دوجانبه میان کشورهای خاورمیانه در شرایط جدید می‌تواند دچار بازتعریف جدی شود.

در دی‌ماه ۱۳۹۰، حزب آزادی و عدالت، شاخه سیاسی اخوان المسلمین موفق شد ۴۷/۲ درصد از کل آرای مأخوذه در انتخابات پارلمانی مصر را احراز کند و در مجموع، ۲۳۵ کرسی مجلس مردمی (الشعب) را به دست آورد و در انتخابات پیروز شود.

این تحول اساسی، با وجود روی کار آمدن حزب النهضة در تونس و پیروزی اخوانی‌ها در انتخابات مجلس الامه در کویت، در سال ۲۰۱۲م و پس از آن، پیروزی محمد مرسی در انتخابات ریاست جمهوری مصر، تکمیل شد. در پی این تحولات، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس خود را در حصر گفتمان‌های اسلام‌خواهی اخوانی و شیعی ایرانی می‌بینند. مصر منشاء گروه اخوان المسلمین، با بیش از ۸ دهه فعالیت سیاسی است. اکثر جوامع عربی، فعالیت‌ها و مواضع سیاسی این گروه را رصد می‌کنند، زیرا اخوان عملاً بر کنارزدن حکومت‌های غیرمردم‌سالار و تلاش برای دستیابی به قدرت سیاسی تأکید دارد. با این انقلاب‌ها و پیروزی اسلام‌گراها، کشورهای محافظه‌کار عرب خلیج فارس نگرانی فزاینده‌ای از جریان‌های اخوانی پیدا کرده‌اند. این نگرانی در میان کشورهای امارات، عربستان، بحرین، کویت و عمان، به استثناء قطر، از عمق بیشتری برخوردار است (مازن، ۲۰۱۲).

سرکوب احزاب اخوانی در این کشورها، به طبع با واکنش منفی اخوانی‌ها در مصر و دیگر کشورهای دستخوش انقلاب‌های عربی مواجه خواهد شد. در همین راستا، پیشنهاد شورای همکاری

خلیج فارس برای پیوستن دو کشور اردن و مغرب به منظومه امنیتی خود، به باور بسیاری از کارشناسان، اقدامی پیش‌گیرانه در برابر این انقلاب‌ها و شبیه‌کار این کشورها در تأسیس شورای همکاری در مواجهه با انقلاب اسلامی ۱۹۷۹م در ایران است. ترس این کشورها از صدور انقلاب مصر به کشورهای شورای همکاری، از دیگر دغدغه‌های امنیتی جدید در منطقه است (مازن، ۲۰۱۲).

در گذشته، اخوانی‌ها دارای روابط حسنه‌ای با عربستانی‌ها بودند، ولی پس از تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عرب، به دلایل فوق، این روابط شکلی سلبی به خود گرفته و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز از صدور انقلاب به این کشورها نگرانند؛ چرا که اخوان حزبی فرمانطقه‌ای است.

به نظر می‌رسد ایجاد موازنه میان نظم انقلابی ایرانی و نظم سلفی سعودی، راهبرد کلان‌گرایش اخوانی در منطقه باشد. در عین حال، هر گونه رابطه مصر با ایران و برقراری روابط خوب و عادی شدن روابط تهران و قاهره، به دو عامل رابطه مصر با آمریکا و روابط مصر با عربستان بستگی دارد. در این چارچوب، به نظر می‌رسد گرایش اخوانی که با ایفای نقش‌های مکمل از سوی مصر، ترکیه و قطر، بازی راهبردی خود را در منطقه به پیش می‌برد، در پی بهره‌گیری از تحولات بیداری اسلامی در راستای هژمونی‌سازی الگوی مورد نظر خود در ترتیبات امنیتی خاورمیانه است که آن را می‌توان «کنسرت قدرت‌های بزرگ منطقه» نامید، کنسرتی که محتوای آن عبارت خواهد بود از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورهای منطقه در فراهم آوردن نظم و امنیت. مثال بارز این تلاش را می‌توان پیشنهاد محمد مرسی رئیس‌جمهور مصر در نشست اضطراری سازمان همکاری‌های اسلامی در مکه که در مردادماه ۱۳۹۱، برگزار شد دانست. وی در این نشست، ضمن مطرح کردن ابتکار عمل خود درباره بحران سوریه، پیشنهاد داد گروه تماس چهارجانبه مرکب از ایران، عربستان سعودی، ترکیه و مصر، برای یافتن راه حلی منطقه‌ای در این‌باره ایجاد شود. این پیشنهاد، در نهایت، در ۲۱ شهریورماه عملیاتی شد و نشست مذکور در قاهره برپا گشت.

در چارچوب این الگو، گرایش اخوانی تلاش می‌کند در میان‌مدت، هم‌سو با منافع ایالات متحده در منطقه عمل کند و در عین حال، گرچه وارد نوعی تنش دیپلماتیک اعلامی با اسرائیل خواهد شد، اما نوعی بازی راهبردی را که تداعی‌گر تهدیدی امنیتی برای رژیم صهیونیستی باشد، به اجرا نخواهد گذاشت. در واقع، هدف میان‌مدت آن، افول قدرت منطقه‌ای نظم سلفی و نظم انقلابی و تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای است.

جدول: چشم‌اندازهای نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه

دیدگاه نسبت به اسرائیل	روابط با ایالات متحده	دیدگاه نسبت به نظم جهانی	الگوی نظم منطقه‌ای	بازیگران منطقه‌ای	جریان‌های اسلام‌گرا
حذف اسرائیل از ماتریس قدرت منطقه‌ای	خصومت‌آمیز، قائل به خروج آمریکا از منطقه	تجدید نظر طلبانه و ناهم‌سو	مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه	جمهوری اسلامی ایران و متحدین منطقه‌ای آن	اسلام‌گرایی انقلابی
صلح‌جویانه، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز	اتحاد استراتژیک و هم‌پیمانی نظامی - امنیتی	هم‌سوئی و پیوند نظم منطقه‌ای و نظم جهانی	موازنه قوا و مهار قدرت از طریق بسترسازی برای دخالت قدرت‌های خارجی	عربستان سعودی، امارات متحده عربی	اسلام‌گرایی سلفی
تنش‌آمیز در سطح اعلامی، مدارا و مرادده در سطح اعمالی	اتحاد منطقه‌ای همراه با تأمین منافع منطقه‌ای آمریکا	هم‌زیستی نظم منطقه‌ای و جهانی و تأثیرگذاری بر نظم جهانی در بلندمدت	کنسرت قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای	ترکیه، قطر، مصر	اسلام‌گرایی اخوانی

نتیجه گیری

چنانکه در مقاله آمد، ماتریس قدرت و امنیت در منطقه خاورمیانه، در چشم‌انداز کوتاه‌مدت، شامل رقابت میان جریان‌های اسلام‌گرا و روایت‌های برخاسته از آنها اعم از انقلابی، سلفی و اخوانی خواهد بود. در این مدت، مسائل و معضلات منطقه‌ای در چارچوب نظم سه‌قطبی و روابط میان این قطب‌ها مدیریت خواهد شد. در عین حال، به نظر می‌رسد در میان‌مدت، جریان سلفی، توان ادامه رقابت در این عرصه را نخواهد داشت. دلیل این امر آن است که محتوای ایدئولوژیک این جریان و چشم‌اندازی که برای آینده منطقه ارائه می‌دهد، محتوایی نابهنگام و متعلق به گذشته است، هرچند توان‌مندی مالی عظیمی آن را پشتیبانی کند. دلیل آنکه غرب و در رأس آن ایالات متحده، در حال نزدیکی و سرمایه‌گذاری بر گرایش اخوانی است، درک همین نابهنگامی و ناتوانی جریان سلفی در بازتولید گفتمان خود در شرایط نوین منطقه‌ای و بیداری جوامع مسلمان آن است. همچنین، در سطح میان‌مدت، مهم‌ترین معضل جریان اخوانی، کم‌تجربگی آن در مواجهه و مدیریت مسائل و بحران‌های منطقه‌ای است. نمونه بارز این کم‌تجربگی و شتابزدگی در رویکرد ترکیه و حزب عدالت و توسعه نسبت به بحران سوریه، قابل مشاهده است. این معضل موجب می‌شود در میان‌مدت، گرایش اخوانی نتواند به موقعیت هژمونی در خاورمیانه دست یابد و نظم منطقه‌ای در این چشم‌انداز، دوقطبی خواهد بود. در نهایت، در چشم‌انداز بلندمدت، به نظر می‌رسد الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه که نظم مطلوب جریان انقلابی در سطح منطقه‌ای است، به الگوی مسلط در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای تبدیل خواهد شد.

منابع

- بوزان، باری (۱۳۸۱)؛ «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۳.
- بوزان، باری، ویور، الی و دووینلد، پاپ (۱۳۸۶)؛ *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸)؛ *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)؛ *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- جمال، حیدر (۱۳۹۱)؛ «پایان برتری عربستان سعودی در جهان اسلام»،
<http://did.ir/catalog/index.aspx?cn=48CA2DE>
- دویل، مایکل (۱۳۸۷)؛ «کانت، میراث‌های لیبرالی و امور خارجی»، ترجمه علیرضا طیب، در *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل، صلح لیبرالی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- راباسا، آنجل و بنارد، چریل (۱۳۸۹)؛ *استراتژی امریکا: توسعه شبکه‌های سکولار- لیبرال در جوامع اسلامی*، ترجمه علی‌اکبر اسدی، تهران: اندیشه‌سازان نور
- صالحی، علی‌اکبر (۱۳۹۱/۶/۵)؛ «سخنرانی در مراسم افتتاحیه نشست کارشناسان ارشد نم»،
<http://www.mfa.gov.ir/NewsShow.aspx?id=5178&menu=23&lang=fa>
- کریمی، کامران (۱۳۹۱)؛ «بهار عربی و عربستان سعودی: تأثیرات و واکنش‌ها»، لندن: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح،
- <http://peace-ipsc.org/fa>
- لیک، دیویدای. و مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱)؛ *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱)؛ «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای»، در *نظم‌های منطقه‌ای*؛

امنیت‌سازی در جهانی نوین، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مازن، حسن (۲۰۱۲)، «اللاعبون الإقليميون في الانتخابات الرئاسية المصرية».

<http://www.siyassa.org.eg/NewsContent/2/107/232>

مرشدی، ارسلان (۱۳۹۱)؛ «انقلاب‌های منطقه به کدام سمت می‌رود؟».

<http://www.kayhannews.ir/900710/12.htm>

مور، آر. تاج (۱۳۹۱)؛ «ایران و بهار عربی».

<http://eshraf.ir/index.php/1389-10-25-11-10-47/2052-1391-02-03-06-06-01>

Laipson, Ellen (May 19, 2011); "The Arab Spring's Impact on U.S. - Iran Rivalry",

<http://www.stimson.org/about/news/ellen-laipson-contributes-the-arab-springs-impact-on-us-iran-rivalry-tothe-iran-primer/>

Stenslie, Stig (2012); **Regime Stability in Saudi Arabia: The Challenge of Succession**, London: Routledge

Archive of SID